



درسهائی از نهج البلاغه

آیت الله العظمی منتظری

خطبه ۲۳۱

قسمت سوم

# وجوب هجرت به سوی امام

وسایر مسلمین نیز به مدینه مهاجرت کردند و حکومت اسلامی را تشکیل دادند.

پیامبر اکرم «ص» در روز دوشنبه به محله قبا که اکنون مسجدش معروف است و در دوسه کیلومتری مدینه قرار دارد وارد شدند و تا روز جمعه ماندند و صبح روز جمعه حرکت کردند و در منطقه ای بین قبا و مدینه نماز جمعه را اقامه نمودند و چون عددشان از صد نفر تجاوز نمی کرد، آن جایی که حضرت نماز جمعه را بر پا داشتند به نام «مسجد المنه» معروف شد. و در هر صورت برای فراهم آوردن شرایط حکومت اسلامی، هجرت از مکه به مدینه واجب شد تا اینکه در سال هشتم هجری که مکه بدست پیامبر «ص» و مسلمین فتح شد، آنگاه از حضرت روایتی نقل شده که فرمودند: «لا هجرة بعد الفتح»<sup>۱</sup> - پس از فتح مکه، هجرت لازم نیست.

پر واضح است که این سخن حضرت به آن معنی نیست که هجرت برای همیشه لازم و واجب نباشد، بلکه چون در آن وقت مکه فتح شد و مرکز اسلام گردید، هجرت دیگر موضوعیت نمی توانست داشته باشد لذا حضرت فرمودند که پس از فتح مکه هجرت لازم نیست.

اما در هر زمانی چنانچه حفظ دین انسان متوقف باشد بر مهاجرت، لازم است انسان به جایی که دینش محفوظ است مهاجرت کند. یعنی اگر فرض کردیم کسی در منطقه ای باشد

وَالْهِجْرَةُ قَائِمَةٌ عَلَىٰ حَدِّهَا الْأَوَّلِ ، مَا كَانَ لِلَّهِ فِي أَمَلِ الْأَرْضِ حَاسِبَةٌ مِنْ مُسْتَبِيرِ الْأُمَّةِ وَمُعَلِّمِهَا ، لَا يَفْجَعُ أَنْتُمْ لِيُجِيرُوا عَلَىٰ أَحَدٍ إِلَّا عَرَفْتُمْ الْجَنَّةَ فِي الْأَرْضِ ، فَتَنْعَرَفُهَا وَأَقْرَبِيَا نَهْوَاهَا يُرْ ،

موضوع بحث، بررسی خطبه ۱۸۹ از نهج البلاغه با تفسیر محمّد عبده یا ۲۳۱ با شرح فیض الاسلام بود. در قسمت گذشته، در رابطه با درجات ایمان وحدّ براءت بحثهائی مطرح شد و اکنون به دنبال خطبه:

«والهجرة قائمة على حدّها الأول، ما كان لله في اهل الأرض حاجة من مستبیر الأمة ومعلّمها»: هجرت همچنان واجب است همانگونه که در زمان پیامبر «ص» واجب بوده و خداوند هیچ نیازی به اهل زمین ندارد چه آنان که ایمان خود را مخفی می دارند چه آنان که اعلان می کنند.

### نخستین هجرت:

در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، پس از آنکه مسلمانان در مکه زیر فشار قرار گرفتند و شرایط اظهار اسلام برای آنان فراهم نبود، بدستور آن حضرت عده ای به حبشه مهاجرت کردند و پس از زمانی خود پیامبر اکرم «ص» و حضرت امیر «ع»

که مسائل اسلام اصلاً مطرح نیست و کسی را نمی‌باید که از او مسائل دینش را بپرسد، بر او واجب است که به منطقه‌ای دیگر مهاجرت کند که در آنجا بتواند علوم اسلامی را درک کرده و به وظایف دینیش عمل نماید. این مهاجرت در تمام زمانها واجب است و لذا حضرت امیر علیه السلام می‌فرمایند: هجرت همانگونه که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله واجب بوده، اکنون نیز به همان حال واجب است.<sup>۱</sup>

### هجرت برای حفظ دین:

در قرآن نیز می‌خوانیم:

«فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم»<sup>۲</sup> - چرا از هر دسته‌ای یک گروه کوچ نمی‌کنند تا در دین فقیه شوند و مسائل دین را فراگیرند و سپس به سوی قوم خود باز گردند و آنان را از عذاب الهی بترسانند.

پس اگر در زمان حضرت رسول صلی الله علیه وآله کوچ کردن به مدینه و فراگیری علوم و احکام اسلام از آن حضرت واجب و لازم بوده، بی‌گمان در زمان حضرت امیر علیه السلام نیز می‌بایست گروهی از اقطار و اکناف جهان به سوی آن حضرت روانه شوند و علوم دین خود را فرا گیرند و همچنین در زمان هر یک از امامان معصوم تا برسد به زمان غیبت که همان وجوب به حال خود باقی است و لازم است گروهی برای تفقه در دین به کانون علم و مرکز دین مهاجرت نمایند و دروس دینی خود را یاد بگیرند و به سوی اقوام و ملت‌های خویش باز گردند و آنان را انداز نموده و به سوی حق رهنمون سازند.

ابن ابی الحدید معتزلی با اینکه از علمای بزرگ اهل سنت است، این عبارت حضرت را چنین معنی می‌کند:

«وهذه الهجرة التي بشر اليها امير المؤمنين (ع) ليست تلك الهجرة، بل هي الهجرة إلى الإمام» این هجرتی که امیرالمؤمنین علیه السلام به آن اشاره می‌فرماید، آن هجرتی نیست که پیامبر «ص» از مکه به مدینه رفتند، بلکه این هجرت به سوی امام است.

### وجوب هجرت در تمام زمانها:

بنابراین، امام وقت که کانون اسلام است و مرکز علوم اسلامی است، باید به سوی او مهاجرت کرد و مطالب دین را از

او فرا گرفت، و بنا بر آیه‌ای که ذکر شد، در زمان غیبت که دسترسی به امام نیست، باید برخی از افراد به سوی حوزه‌های علمی و مراکز علوم اهل البیت علیهم السلام مهاجرت کنند و پس از فراگیری علوم، به مردم ابلاغ کنند.

سابقاً مردم عوام می‌گفتند: ما به مسجد نمی‌رویم، چرا که اگر به مسجد رفتیم، تکالیفمان زیاد می‌شود!! اینها اشتباه می‌کنند زیرا تکلیف شرعی به قوت خود باقی است چه به مسجد بروند و چه نروند و در روز قیامت به انسان گفته میشود: چرا به وظیفه شرعی ات عمل نکردی؟ او نمی‌تواند عذر بیاورد که نمی‌دانستم چرا که در پاسخ به او می‌گویند: «افلا تعلمت؟!». چرا یاد نگرفتی؟<sup>۱</sup>

پس مهاجرت به این معنی که از گمراهی و ضلالت به سوی بینائی و هدایت حرکت کردن، بر همه کس واجب است و تا قیامت، این واجب الهی به قوت خود باقی است.<sup>۲</sup>

آنگاه حضرت گویا در جواب سؤال مقدر که اگر پرسیده شود: چرا مهاجرت بکنند؟ می‌فرماید: خیال نکنید که این مهاجرت کردن، برای خداوند نفعی و سودی دارد چرا که خداوند غنی علی الاطلاق است و به کسی نیاز ندارد و اگر شما مهاجرت کردید و دستورات اسلام را فرا گرفتید چه در صورتی که احکام را علناً اظهار بدارید و چه آنها را تقیه‌وار مخفی و پنهان انجام دهید، نفعش عاید خودتان می‌شود و هیچ سودی برای خدا ندارد.

گر جمله کائنات کافر گردند بر دامن کبریا بش نشینند گرد «ما» در عبارت «ماکان لله...» مای نافیه است و جواب سؤال مقدر می‌باشد و معنای جمله چنین می‌شود: نیست از برای خدا در اهل زمین احتیاجی.

«مستسر» کسی است که مخفیانه اعمالش را انجام می‌دهد.  
«معلن» کسی است که آشکار و علنی دستورات را انجام می‌دهد.

«اُمَّة» برخی گفته‌اند مقصود از «اُمَّت» دین و مذهب است و برخی دیگر این واژه را «اُمَّة» با کسر همزه خوانده‌اند و «اُمَّة» بمعنی حالت است یعنی کسی که حالاتش سری یا علنی باشد ولی ظاهراً «اُمَّت» بمعنای ظاهری خود یعنی مردم می‌باشد و «مستسر الاُمَّة» یعنی افرادی از اُمَّت که وظایفشان را مخفیانه



تسبیح نامی که در دست راست او بود و در دست چپ او کتاب خداوند بود.

وسری انجام می دهند، پس این اضافه بعض است به کل. ابن ابی الحدید معتزلی «ما» را مای نافیہ ندانسته بلکه آن را «ما» ی «مادام» معنی کرده است که در آن صورت معنای جمله چنین می شود: مادامی که خداوند به مردم نیاز دارد چه مردم در حالت مخفیانه و سری اعمالشان را انجام دهند و چه علنی و آشکار، این هجرت سر جای خودش باقی است! و طبق نظر ایشان «ما» نافیہ نیست بلکه توفیتی و مادامی می باشد و این تعبیر، بنظر می رسد که تعبیر نادرستی باشد چون خداوند هرگز احتیاج به مردم ندارد، لذا معنای جمله طبق این نظر درست نیست و صحیح همان است که «ما» را نافیہ بگیریم، همانگونه که ذکر شد.

«لا یقع اسم الهجرة علی أحد الا بمعرفة الحجة فی الأرض»  
اسم هجرت نمی توان بر کسی نهاد مگر اینکه حجت خدا را در زمین بشناسد.

### بزرگترین ظلم تاریخ:

پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، شرایط طوری شد که حضرت علی علیه السلام از صحنه کنار زده شد با اینکه او نخستین کسی بود که به پیامبر اسلام «ص» ایمان آورد و اطلاعات علمی آن حضرت نسبت به اسلام از همه کس زیادتر بود. من در اینجا به هیچ وجه نمی خواهم مسئله خلافت را مطرح کنم ولی این ظلم تاریخ را نمی توان نادیده گرفت که حتی در مسائل علوم اسلامی کمتر به سراغ علی «ع» بروند و اشخاصی همچون کعب الاحبار یهودی به صحنه بیایند و محور اسلام قرار گیرند.

در یکی از روایتهایی که محدثین شیعه و سنی نقل کرده اند، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در آخرین روزهای عمر شریفشان فرمودند:

«آتی اوشک ان ادعی فأجیب، و آتی تارك فیکم الثقلین، ان تمسکتُم بهما لن تضلوا، کتاب الله و عترتی اهل بیتی». من نزدیک است که دعوت حق را لیبک گویم و از میان شما بروم، و همانا در میان

شما دو متاع نفیس و ارجمند می گذارم که اگر به این دو تمسک جوئید، هرگز گمراه نخواهید شد، کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم.

بشایر این عترت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله که از حضرت علی علیه السلام شروع می شود و تالی تلو قرآن و محور اسلام و کانون علم است، بدستور خود پیامبر «ص» و به نقل بزرگان حدیث از اهل سنت و شیعه، باید مورد تمسک قرار گیرد و از آنان تبعیت شود و اگر کسی خواهان علوم اسلامی است باید به سراغ علی و فرزندان علی علیهم السلام برود و در این هیچ جای شک و تردید نیست ولی چقدر تاریخ به اهل بیت ظلم رواداشت که علی علیه السلام با آن سابقه درخشان اسلامی و علمی در عرض معاویه قرار بگیرد؟! و چه فاجعه ای از این بالاتر!

یا اینکه امام صادق علیه السلام با آن مقام علمی که چهار هزار شاگرد تربیت کرده و بسیاری از ائمه اهل سنت مانند ابوحنیفه و مالک بن انس و سفیان ثوری و ابن عیینه از محضر درسش استفاده نموده اند، تا آنجا که ابوحنیفه بارها بگوید: «لولا السنن لهلك النعمان»<sup>۶</sup>. اگر دو ساله که در مجلس درس امام صادق «ع» حضور یافتیم نبود، هر آینه هلاک می شدیم. یا مالک بن انس بگوید: «مارأت عین افضل من جعفر بن محمد»<sup>۸</sup>. هیچ دیده ای با فضیلت تر و برتر از جعفر بن محمد به خود ندیده است؛ با این حال فقه ابوحنیفه و مالک و شافعی و ابن حنبل محور شود ولی فقه جعفر بن محمد علیه السلام کنار زده شود و تا آنجا این ظلم پیش رود که علمای دربار سعودی اعلام کنند: شیعه خبیث ترین گروه های مسلمین هستند!! مگر گناه شیعه چیست جز عمل کردن به فقه جعفر بن محمد و مگر امام صادق علیه السلام عترت پیغمبر «ص» نیست؟ و مگر تمام علمای بزرگ اهل سنت به فضیلت و برتری او گواهی نداده اند؟

این خلدون در مقدمه خود، پس از ذکر چهار مذهب اهل سنت، وقتی که به شیعه می رسد، می گوید: «و شد اهل البیت فی مذهب ابندعوها و فقه انفرادوا به مثل الخوارج!!»<sup>۹</sup>. اهل بیت مانند خوارج، مذهبی را برای خود ساختند که مسلمانان کمتر به سراغ آنها رفتند!! آیا ظلمی از این بالاتر می شود درباره اهل بیت پیامبر که آنقدر مورد سفارش و وصیت آن حضرت قرار گرفته اند، تصور کرد که آنان را مانند

خوارج دانست؟! ۱

در هر صورت من همانگونه که بارها به برادران اهل سنت توصیه کرده‌ام، باز هم سفارش می‌کنم که به کتابهای خودشان مراجعه کنند و فضیلت اهل بیت را دریابند و به سراغ کسانی روند که پیامبر «ص» بارها سفارش آنها را کرده است و به قول آنان عمل کنند و دستورات آن بزرگان را محور عمل قرار دهند که در غیر این صورت بنا به فرموده پیامبر اکرم «ص» ره گمراهی را پیش می‌گیرند و در روز قیامت، چنین عذرهایی پذیرفته نیست. این سفارش را به تمام برادران شیعه و سنی می‌کنم و ما همه باید به دستور پیامبر «ص» از اهل بیت پیروی کنیم و از آنان تبعیت نماییم و گرنه تنها به زبان شیعه بودن کافی نیست.

«فمن عرفها وأقر بها فهو مهاجر».

هر کس حجت خدا را شناخت و به آن اقرار کرد، او مهاجر است.

مهاجر کیست؟

حضرت پس از اینکه می‌فرمایند: نمی‌توان نام هجرت را بر کسی نهاد مگر آن کس که حجت خدا را بشناسد و تشخیص دهد، آنگاه می‌فرمایند: پس هر کس حجت را شناخت و به او ایمان آورد، همانا او مهاجر است. و بقول ابن ابی الحدید، هدف از هجرت، همان هجرت کردن به سوی امام و شناختن و پیروی کردن از امام است.

بنابراین، مهاجرت از شهر به شهر لازم نیست باشد، چه بسا شخصی در شهر دوری از امام زندگی کند ولی امام خود را بشناسد و به حق او معرفت داشته باشد و دستورات او را مورد عمل قرار دهد، که او مهاجر است و چه بسا اشخاصی در کنار امام باشند ولی به دستوراتش عمل نکنند و به او اعتنا ننمایند که اینان مهاجر نیستند بلکه مصداق متعرب بعد الهجره می‌باشند.

«امیر المؤمنین (ع):

«مَنْ لَمْ يَعْتَبِرْ بغيره لَمْ يَسْتَظْهِرْ لِنَفْسِهِ»

(فروالحکم - ص ۶۶)

هر که از سرنوشت دیگران پند نگیرد، در زندگی خود،

حامی و پشتیبانی نگرفته است.

پس در اینجا حضرت ملاک هجرت را ذکر می‌کنند و مصداق مهاجر را مشخص می‌نمایند که همانا نام مهاجر بر هر کس اطلاق نمی‌گردد، مگر کسی که حجت خدا را بشناسد و کانون علوم اسلامی را دریابد و به سوی او مهاجرت کند یعنی به دستورهای او عمل کند و اینجا دیگر زمان و مکان مطرح نیست چرا که مراد از مهاجرت، هجرت از جهل به علم و از کفر به اسلام و از بیگانه به امام است.

ادامه دارد

۱- کنز العمال- حدیث ۴۶۲۷۸

۲- در روایتی که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله در کنز العمال نقل شده است، عدم انقطاع هجرت را می‌رساند حضرت می‌فرماید: «ایها الناس هاجروا و متسکوا بالاسلام، فان الهجرة لا تنقطع مادام الجهاد». ای مردم! هجرت کنید و به اسلام تمسک جوئید که همانا تا جهاد هست، هجرت قطع نمی‌شود.

۳- سوره توبه - آیه ۱۲۲

۴- امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ان الله تعالى يقول للعبد يوم القيامة: اكننت عالماً؟ فان قال: نعم، قال له: افلا عملت بما علمت؟ وان قال: كنت جاهلاً قال له: افلا تعلمت حتى تعلم؟ فيخصمه وذلك الحجة البالغة». در روز قیامت خداوند به بنده‌اش می‌فرماید: آیا عالم بودی و احکام را می‌دانستی؟ اگر در پاسخ گفت: آری! به او می‌فرمایند: پس آیا عمل کردی به آنچه می‌دانستی یا نه؟ و اگر گفت جاهل بودم و نادان، می‌فرمایند: پس چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی؟ و با این استدلال متین او را محکوم می‌کند.

۵- در روایت از حضرت رسول «ص» نقل شده است که فرمود: «من قرئدینته من ارض الی ارض وان كان شراً من الارض استوجب الجنة وكان رفيق ابراهيم ومحمد عليهما السلام» (مجمع البيان- ج ۳- ص ۱۰۰)

۶- این روایت با اختلاف کمی در بعضی از کلمات ولی با مضمون واحد در بسیاری از کتابهای معتبر اهل بیت نقل شده است که برخی از آنها را نام می‌بریم: صحیح مسلم- ج ۷- ص ۱۲۲ و سنن ترمذی- ج ۲- ص ۳۰۸ و مسند احمد بن حنبل- ج ۲- ص ۱۷-۲۶ و مستدرک حاکم- ج ۴- ص ۱۰۹ و تفسیر ابن کثیر- ج ۳- ص ۱۸۶ و صواعق المحرقة- ص ۱۳۶.

۷- تحفة الی عشریه- ص ۸

۸- تهذیب التهذیب- ج ۲- ص ۱۰۴

۹- مقدمه ابن خلدون- ص ۲۷۴